

درس هائی از یک عمر نویسندگی

حسن فیاد

دراز و پژوهش‌های دقیق جزئیات تاریخی است. زمان «هاوانی»، برای نمونه، از تکوین واقعی این جزایر در میلیون‌ها سال پیش از این آغاز می‌شود و در سال ۱۹۵۹ پایان می‌گیرد؛ سالی که هاوانی به صورت یکی از ایالات آمریکا در آمد. میچنر پیرنگ زمان‌های خود را با مسائل جغرافیائی، فرهنگی و تاریخی در هم می‌تند و بدینگونه توجه خواننده را به محتوای زمان خود جلب می‌کند.

زمان‌های دیگر میچنر نیز از تمامی این ویژگی‌ها برخوردارند؛ مثلاً در زمان «منبع»، داستان دوازده‌هزار سال فلسطین را از طریق یک حفاری باستان‌شناسی باز می‌گوید. در رمان «جشن صدمین سالگرد» نیز تاریخ کلرادو را ترسیم می‌کند. به همین گونه، در رمان «پیمان نامه»، پانصد سال تاریخ آفریقای جنوبی را به صورت داستان در می‌آورد بی آنکه خواننده از مطالعه آن احساس خستگی کند. میچنر، گذشته از رمان، دو کتاب دیگر نیز منتشر کرده است: «الدیشه‌های ادبی» که مجموعه‌ای است از مقاله‌ها و «دنیا خانه من است» که یک خودزندگینامه است. میچنر در سال ۱۹۹۷، در نود سالگی درگذشت.

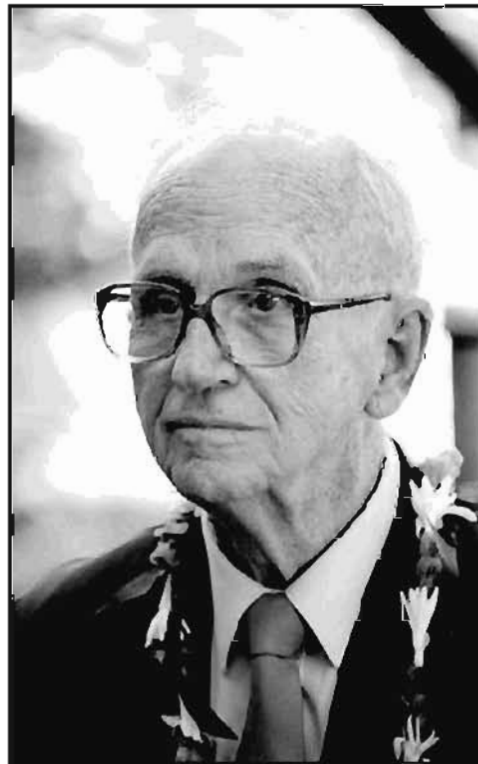
میچنر در مقاله ذیل، درس هائی را

نمایشنامه موزیکالی بر اساس این زمان به نام South Pacific نوشته و اجرا شد و هالیوود در سال ۱۹۵۸ نیز آن را به فیلمی به همین نام برگرداند. موفقیت زمان «افسانه‌های ساوت پسیفیک» آن چنان استقلال مالی به بار آورد که میچنر مشاغل دیگر خود را بکلی کنار گذاشت و وقت و زندگی خود را یکسره وقف نویسندگی کرد. یکی از ویژگی‌های بارز زمان‌های حماسی میچنر در بر گرفتن زمان‌های دور و

جیمس میچنر یکی از نویسندگان سرشناس آمریکائی است که بخاطر زمان‌های طولانی و پیچیده تاریخی‌اش شهرت یافته است؛ زمان‌هایی که مملو از جزئیات تاریخی - جغرافیائی است و زمان‌های دور و درازی را در بر می‌گیرد. با این حال، زمان‌های میچنر اغلب از زمان‌های موفق و پر فروش بوده است.

جیمس آلبرت میچنر James A. Michener در ماه فوریه سال ۱۹۰۷ در باکس کانتی، پنسیلوانیا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در کالج سوآرث مور تمام کرد و در بیست و دو سالگی از این کالج فارغ التحصیل شد. چندی به تدریس در مدارس و کالج‌ها پرداخت و در سی و پنج سالگی ویراستار یکی از موسسه‌های نشر کتاب در نیویورک شد.

میچنر در زمان جنگ جهانی دوم به خدمت نیروی دریائی آمریکا در آمد و در ساوت پسیفیک مستقر شد. تجربه‌های دوران جنگ دستمایه‌ای بوجود آورد برای اولین رمانش موسوم به «افسانه‌های ساوت پسیفیک» (۱۹۷۴) که جایزه پولیتزر به آن تعلق گرفت. میچنر در این هنگام چهل و یک سال داشت. در سال ۱۹۴۹



که از یک عمر نویسندگی آموخته است، سخاوتمندانه با خواننده در میان می‌گذارد.

همچنانکه به هشتاد و هفتمین سالروز تولدم نزدیک می‌شوم، خوشبختانه این فرصت دست داده است تا با دو استاد برجسته دوره نویسندگی خلاقه همکاری کنم. یکی در دوره پانیزی در کالجی کوچک و مذهبی ولی دارای کیفیتی عالی در اِکرد واقع در سنت پیتزبورگ، فلوریدا. دیگری در دوره بهاری در دانشگاه بزرگ تگزاس، در آستین؛ با ۴۸۰۰۰ دانشجو و ۲۳ کتابخانه بسیار تخصصی برای کار و پژوهش.

کار کردن با دانشجویان جوان مسرتبخش و هیجان آور است؛ دانشجویانی هفده ساله که نخستین سال‌های دانشگاه را می‌گذرانند و دانشجویان میان سال و سالخورده ای که در دوره های فوق لیسانس و دکترا تحصیل می‌کنند؛ ولی زمانی که نوشته های آنها را می‌خوانم و به مرحله بعدی و بسیار دشوار زندگی آنها به عنوان یک نویسنده حرفه ای می‌اندیشم، به وحشت می‌افتم. وحشت از یاد اینکه در دهه ۱۹۳۰ موفقیت در حرفه نویسندگی برای یک نویسنده جوان نسبتاً چقدر آسان بود و حالا، در مقایسه با آن زمان، این قضیه چقدر دلسردکننده و رنج آور است.

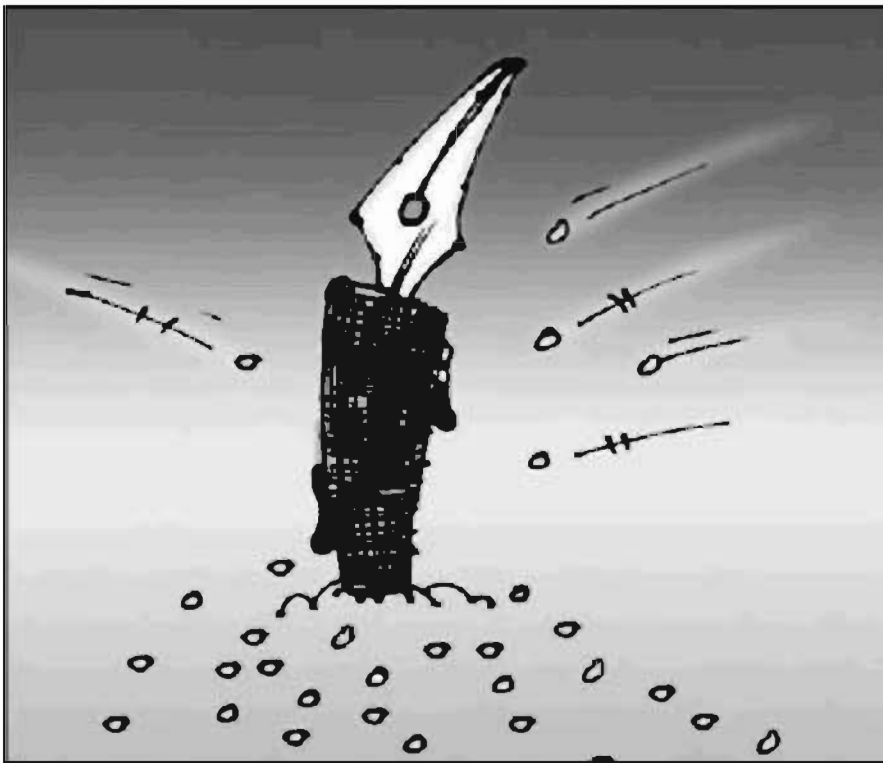
در آن زمان، قاعده ساده بود: چهار داستان کوتاه واقعاً خوب در مجله ای مردم پسند یا سه داستان کوتاه در مجله ای ادبی چاپ کنید، آنوقت ناشران مقیم نیویورک به سراغتان خواهند آمد و از شما خواهند خواست که رمانی برایشان بنویسید. همچنین، در آن زمان تقریباً ده دوازده مجله ماهیانه و هفتگی منتشر می‌شد که هر شماره آنها حاوی سه چهار داستان کوتاه بود: Saturday Evening Post, Liberty, Collins, Redbook, Ladies

Home Journal، و مجله دیگری که اسمش را به یاد ندارم ولی وقتی بچه بودم آن را خانه به خانه می‌بردم و می‌فروختم.

اگر جوان مشتاقی کمی استعداد و پشتکار و ماشین تحریری داشت، دیر یا زود به یکی از مجله ها راه می‌یافت و به تدریج نردبان ترقی را می‌پیمود. من، پس از فروختن دو داستان کوتاه به مجله Post در سال ۱۹۶۶، دو ناشر کتاب به

دوام آورده و انتشار می‌یابند، کمتر به چاپ داستان می‌پردازند. شماره اخیری از مجله The New Yorker را دیدم که ایداً داستانی در آن چاپ نشده بود.

امروزه برای ورود به عالم نویسندگی فقط داشتن استعداد شرط نیست. شکیبایی، مقاومت در برابر واژدگی های موقتی، و در بعضی موارد، مقدار زیادی سرسختی محض، ضروری است. در این مورد، چه



چیزی به شاگردان جواتم می‌توانم بگویم؟
۱- تسلط بر زبان انگلیسی را با همه غنای بیان و گونه گونی ساختار آن بیاموزید.

۲- فرهنگی از واژه های منحصر به خودتان را در زمینه سه طبقه اجتماعی که زبان امروزی خیابانی را هم شامل می‌شود، فرا گیرید.

۳- با کتاب های خوبی که قبلاً منتشر شده است، آشنا شوید تا بتوانید در جریان مسیری که ادبیات داستانی و غیر داستانی طی می‌کنند، قرار بگیرید. زمانی فکر

نوشته های بعدی ام علاقه نشان دادند و یکی از مجله هائی که در بالا به آنها اشاره کردم، شغل بسیار فریبنده و پراستاری را به من پیشنهاد کرد که نپذیرفتم و همان کار نویسندگی را برگزیدم.

امروزه، عرصه انتشارات چقدر متفاوت است و برای نویسنده ای تازه کار، انتشار کتابش به مراتب دشوارتر از گذشته است. اغلب مجله هائی که در زمان من استعدادهای تازه را پرورش می‌دادند، دیگر منتشر نمی‌شوند و آن مجله هائی هم که

نویسنده ای جوان و فرهیخته می‌تواند رموز خوب نوشتن را با مطالعه آثار بهترین نویسندگان معاصر مثل آلبرت کامو، گونتر گراس، جان آبدایک، تونی موریسون، وجویس کرول اوتز فرا گیرد. اما آشنائی وسیع تاریخی با کتاب‌ها هنوز یکی از امتیازات فوق‌العاده نویسنده است.

بعدی اش داشت اما در اواسط دوره کلاس اطمینان حاصل کرد که اگر بی‌درنگ به بوسنی برود، ماموران دولتی به پژوهش‌های او برای نوشتن داستان چگونگی رفتار سرب‌ها با زنان مسلمان در مبارزه وحشیانه خود برای تصفیه نژادی، کمک خواهند کرد. وقتی از من پرسید که چه کار کند، به او گفتم: «سوار هواپیمای بعدی به ساراویو بشو. موضوعات بعدی می‌تواند مسکوت بماند.»

زوجی جالب که شاگردان بسیار با استعدادی هم بودند، هرگز نمی‌توانستند با واقعیت‌های انتشاراتی دست و پنجه نرم کنند. آنها با رفتن از مدرسه‌ای به مدرسه‌ای دیگر، خود را در معرض خطراتلاف وقت و آوارگی قرار داده بودند. روزی تصادفاً با هم به دفتر آمدند، بی‌آنکه تکلیف درسی خود را انجام داده باشند.

من، یکی از آنها را مارتین می‌نامم. جوانی با چشمانی رؤیایی از جامعه دوزبانی حوالی ریوگرانده که راهی به هر دو دنیای مکزیکی و تگزاس داشت. پس از گفتگو هامان رفت و چندی بعد، با طرح داستان کوتاه هیجان‌انگیزی بازگشت. داستان کوتاهی که در آن ارزش‌های هردو جامعه، برخوردها و اختلاف نظر‌ها، و امیدهای آنها را به آینده ترسیم و بررسی کرده بود. من مجذوب و سرمست شده بودم: «مارتین، این داستان را تمام کن. مطمئنم که ناشری پیدا خواهد کرد. این قضیه تا نیم قرن دیگر موضوع مهم روز خواهد بود. حالا حرفت را بزن و بنویس.»

خلاصه دانشگاه تگزاس در آستین هم امید زیادی می‌رود ولی هنوز سابقه زیادی ندارد. برنامه دانشگاه هانی از قبیل پرینستون، کلمبیا، نورث وسترن، میسوری، استفورد نویسندگانی حرفه‌ای تربیت کرده‌اند. یکی از امتیازات این دانشگاه‌ها این است که دانشجویان در کلاس‌ها با استادان و مدرسان مهمان که در میان آنها نویسندگانی حرفه‌ای نیز می‌توان یافت، آشنا می‌شوند. این آشنائی‌ها، احتمالاً بعدها به ورود نویسندگان تازه کار به عالم نویسندگی حرفه‌ای کمک خواهد کرد.

در این جا چهار نمونه از آنچه که می‌تواند میان رابطه معلم و محصل در چنین محل‌هایی روی دهد، نقل می‌کنم. همه این نمونه‌ها را من از کار با جوانان دوره فوق لیسانس که زندگی خود را یکسره و بطور جدی پیش از این وقف نویسندگی کرده‌اند، برگرفته‌ام. از شاگردانم خواستم نامه‌ای خیالی به یک موسسه انتشاراتی واقعی بنویسند و از این موسسه برای ارائه طرح کلی و سه فصل نمونه از کتابی داستانی یا غیرداستانی اجازه بخواهند.

یکی از شاگردان باقریحه و بسیار حساس سیاهپوست طرحی کلی از کتابی درباره تجربه‌های سیاهپوستان محافظه کار تگزاس ارائه داد. من، وقتی که خواندن طرح پیشنهادش تمام شد، به او گفتم: «این کتاب را بنویس چون ناشری پیدا خواهد کرد.»

شاگرد دیگری، یک نویسنده جوان اهل کالیفرنیا، چند فکر جالب برای کتاب

می‌کردم که نویسنده باید با نویسندگانی چون چوسر، دانته، بالزاک، دیکنز، داستایوفسکی، جورج الیوت، و توماس هاردی آشنا باشد و آثار آنها را خوانده باشد. اما دیگر به این قضیه اعتقادی ندارم. نویسنده ای جوان و فرهیخته می‌تواند رموز خوب نوشتن را با مطالعه آثار بهترین نویسندگان معاصر مثل آلبرت کامو، گونتر گراس، جان آبدایک، تونی موریسون، وجویس کرول اوتز فرا گیرد. اما آشنائی وسیع تاریخی با کتاب‌ها هنوز یکی از امتیازات فوق‌العاده نویسنده است.

۴- از هر تدبیری که در چنته دارید برای آشنائی با دست‌اندرکاران چاپ و نشر کتاب که ممکن است بعدها برایتان مفید واقع شوند، استفاده کنید. ویراستاران، تبلیغ‌کنندگان، و نمایندگان برای یافتن نویسندگان با استعداد با یکدیگر در ارتباط‌اند و دسترسی به آنها مشکل نیست. به جایی که آنها احتمالاً دور هم جمع می‌شوند، بروید و خود را معرفی کنید. آنها را بشناسید و، مهمتر از همه، بگذارید آنها شما را بشناسند. این قضیه مرا به پنجمین و آخرین پیشنهادم می‌رساند.

۵- ثبت نام در یکی از برنامه‌های نویسندگی که از سوی دانشگاهی خوب و معتبر برگزار می‌شود را در نظر بگیرید. برنامه دانشگاه آیووا، در زمینه نویسندگی خلاصه، از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار است. اما من احترام زیادی برای برنامه دانشگاه هوستون نیز قائلم. به برنامه جدید و چندگانه فوق لیسانس نویسندگی

می‌رود که بتوانند داستانی را خوب بازگو کنند. اینها، به قول یکی از همکارانم «کسانی هستند که می‌خواهند کتابی بنویسند» ولی به دشواری کار و اینکه واقعاً باید نشست و آن را نوشت، نمی‌اندیشند. اینها از آن دسته از شاگردانی هستند که هنگام پرسشی و پاسخ، همیشه بیشتر دربارهٔ یافتن نماینده می‌پرسند تا چگونگی روند نویسندگی.

من، در سن و سالی که هستم، دیگر حوصله سر و کله زدن با چنین آدم‌هایی را ندارم؛ آدم‌هایی که صرفاً وقت تلف می‌کنند. من به جست و جوی جوانانی می‌پردازم که می‌خواهند بر فتون کار خود تسلط پیدا کنند و شهادت این را دارند که با موضوعات تازه گلاویز شوند و شاید دارای این بینشی خارق‌العاده هستند که چگونه حقایق کهنه را به شکل‌های نو بیان کنند.

می‌گیرد و یواشکی این یادداشت را در کتاب بعدی که می‌خواهد با خود ببرد می‌گذارد: «سیرک چینی، روز جمعه به نمایشگاه شهر می‌آید. من برای تماشای آن بلیط خریدم. ام.»

این راه حل آنقدر کامل و آنقدر زیرکانه خلق و نوشته شده بود که من صاف و ساده در کلاس گفتم: «ونسا، تو مرا دو سالی گیج و میهوت کرده بودی. مرتب وعده می‌دادی ولی کاری ارائه نمی‌کردی. اما این هیجان انگیزترین راه حل برای مشکل ملاقات پسر و دختر است که پس از سال‌های سال به آن بر خورده‌ام. شروع کن به نوشتن و تماش کن.»

با شکست هم روبرو می‌شویم. با کسانی که نه واژه‌ها را می‌توانند خوب به کار برند و نه بینشی دارند و نه هرگز احتمال واقعی

دوست نومیدش که او را در این جا ونسا می‌خوانم، زن هوشمندی از اهالی مین بود. معلم‌ها درباره‌اش می‌گفتند: «او باید بهتر از آنچه که در کلاس به ما نشان داده است، باشد. باید فرصت دیگری به او داد.» خوب، دومین کوشش او داستان کوتاهی با راه حل هوشمندانه‌ای برای مسأله دائمی نویسنده بود: دختر چگونه پسر را ملاقات می‌کند؟ داستان ونسا دربارهٔ جوانی درس خوان و منزوی بود که مرتب به کتابخانه می‌رفت تا دختری بسیار خجالتی را که در آن جا کار می‌کرد، ببیند. ولی نمی‌دانست چگونه با او سر صحبت را باز کند. پسر از اینکه دختر هم به همان اندازه مشتاق دیدار اوست، بی‌خبر بود. فکر نمی‌کردم که داستان راه به جایی ببرد تا اینکه دختر به صورتی منظم کتاب‌هایی را که پسر بر می‌گرداند، تحویل



چلوکبابی کسری



کبابهای خوشمزه ما شما را به یاد کبابهای شاه عبدالعظیم می‌اندازد

Kasra Persian Grill

با مدیریت مرتضی افشار

با سابقه چندین نسل در تهیه کباب در ایران

آماده پذیرائی ایرانیان عزیز در محیطی گرم و خانوادگی می‌باشد

طعم واقعی کباب داغ، نان داغ تنها در رستوران کسری

سرویس کترینگ برای جشنها و میهمانیهای شما، حمل غذا

به محل کار و منازل با مناسبترین قیمت

تصدای Waiter و کمک آشپز استخدام میشود

713-975-1810

9741 Westhelmer, Houston, Tx 77042

